خیره شدن: زل زدن
غوغا: سر و صدا
همهمه: سر و صدا
مشتاق: دارای شوق
پرتوان: نیرومند

بی صبرانه: بی طاقت
پوشش: لباس
هماهنگ: یک جور، یکسان
خروشان: پر سر و صدا
خودجوش: خود به خودی

جای سوزن انداختن نبود: خیلی شلوغ بود
مشتاقانه: با شور و شوق
خاطر: یاد

شاخه‌ها، خیره شدم، لحظه‌ای آرام نداشتند. آن‌چنان گرم غوغای گنجشکان شده بودم که متوجّه نشدم چقدر از زمان گذشت تا اینکه صدای گرم و دوست داشتنی مادرم مرا به خود آورد.

شور و نشاط و همهمه‌ی گنجشک‌ها را رها کردم و مشتاق و پرتوان به سوی مدرسه، پَر کشیدم. بچّه‌ها بی صبرانه ساعت ورود را می‌پرسیدند و مرتّب به مسئولان مدرسه می‌گفتند: «پس کی به سمت محلّ دیدار و سخنرانی حرکت می‌کنیم؟»

اندک اندک، همه آمدند و با پوشش هماهنگ مدرسه در صف‌های منظّم به طرف محلِّ حضور آقا به راه افتادیم و به جمعیت خروشان و خودجوش، پیوستیم.

کوچه و خیابان پر از جمعیت شده بود. جای سوزن انداختن نبود. اقیانوسی از انسان‌ها پدید آمده بود. موج جمعیت آدم‌ها را به این طرف و آن طرف می‌برد.

ناگهان همه‌ی سر و صداها خاموش شد و امواج اقیانوس مردم آرام گرفت. مثل این بود که خورشید این جمعیت طلوع کرده است. همه مانند گل‌های آفتاب‌گردان به طرف او برگشتند.

آری، «آقا» آمدند و سخنان خود را آغاز کردند. برخی از شوق می‌گریستند و جمعی مشتاقانه گوش می‌دادند. هنوز سخنان ایشان را به خاطر دارم که فرمودند: «ما دبستان که می‌رفتیم به ما گلستان درس می‌دادند. آن وقت که ما گلستان را می‌خواندیم، معنایش را نمی‌فهمیدیم. بعدها